

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین یوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۱۸ سپتمبر ۲۰۱۴

یادداشت:

مقاله ای که زیر عنوان «ردّ ادعاء های سست بنیاد یک "داکتر"» اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد، به تاریخ ۷ سپتمبر ۲۰۰۵ نوشته شده و در صفحات ۲۳۴ – ۲۴۲ کتاب «افغانستان – گلستان اقوام» چاپ گردیده است. قسمی که در بخشهای دیگر این سلسله مقالات گفته شد، این کتاب بر اثر مساعی بلیغ دوست گرانقدرم، نویسنده فرهیخته و مؤلف چندین اثر گرانبها، جناب ولی احمد نوری، در بهار ۲۰۰۸ع در «انجمن فرهنگ افغانستان» – انتشارات بامیان – به سرپرستی جناب عارف عزیز "گذرگاه" طبع شده است. این مقاله و بسا مقالات دیگر این رشته گفتار، هیئت پولیمیک را دارد و جوابگوی سوالات و تردیدهایی ست که از طرف مُعاندان افغان و افغانستان به میدان انداخته شده بود. با وجودی که افغانستانیهای ترسو و بی شهامت مقالات خود را معمولاً به اسم مستعار نشر میکردند – چنان که "داکتر پرویز کابلی" هم یکی از نامهای مستعار است – اما این امر مانع آن نمیشد، که وطنخواهان از کنار موضوع بی تفاوت بگذرند و بر مسائل حیاتی و ملی ما روشنی نیندازند.

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۷ سپتمبر ۲۰۰۵

ردّ ادعاءهای سست بنیاد یک "داکتر"

(نشر مقالات سابقه – ۹)

هموطن ارجمندی به نام «دوکتور پرویز کابل(کابلی)» مضمونی را در سایت آریائی نشر کرده، زیر عنوان «قلب واقعیتهای تاریخی و هویت ملی در افغانستان». وی ضمن این که در مورد

زبان فارسی(دری) دادِ سخندانی داده است، رُخ سخنِ خود را متوجهِ دو نویسندهٔ محترم – جناب ولی احمد نوری و جناب داکتر روستار تره کی – هم ساخته و به اصطلاح اخ دل خود را از ایشان میکشد.

آنچه از مطالعهٔ این مقاله در نگاه اول به چشم میخورد، اینست که نویسنده به دفاع از زبان مادری خود، یعنی دری برخاسته، در حالی که خود این زبان شیرین و نمکین را هنوز درست نیاموخته است. از همینرو بحثِ خود را از دانشِ دری جناب کابلی آغاز میکنم. گفتم که جناب داکتر، زبان دری را درست یاد نگرفته است؛ اکنون مثالهایی از مقالهٔ شان می آرم:

- اغلاط املائی:

کلمات «مُحابا، هذیان، سرمایه گذاری، طبیعی، مذبوحانه، موارث، شُبّه، خُرد، گنجه ئی، اتریش، تَوَتو و غیره» همین طور نوشته میشوند، و نه آن قسمی که جناب داکتر آورده اند:

«مهابا، هزیان، سرمایه گزاری، طبعی، مزبوحانه، موارث، شبه، خورد، گنجوی، اطریش، طوطو و غیره». داکتر صاحب آیه ای از سورهٔ عنکبوت را که «إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبُيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» ((سست ترین خانه) سست ترین خانه ها (خانهٔ جولاست) است)، نیز غلط نوشته اند.

«تا نشانِ سم اسبت گم کند» درست است و نه چنان که شما نوشته اید (... اسب ات گم کند)

- اغلاط دستوری :

در زبان دری/فارسی «معدود» همیشه مفرد است – نمیدانم، که جنابعالی «معدود» را از نگاه دستور زبان میدانند، یا نی؟؟؟؟ – یعنی «سه کشور» میگوئیم و نه اینکه بگوئیم «سه کشورها» همان قسمی که داکتر صاحب در مقالهٔ خود نوشته است!!!

اغلاط ذهنی و منطقی:

نوشته اید: «در زمان ظاهرشاه، داشتن ماشین تایپ برای نوشتن، تا سالهای» و یا «متروی زیر زمینی». این طرز تلقی ماندهٔ آنست، که بگوئیم «عینک چشم» یا «نمک شور» یا «جراب پای» و یا «آب تر». اما خانه پُرپلو! آقای داکتر پرویز؛ همان طوری که «عینک» فقط برای چشم است و «نمک» همیشه شور است و «جراب» فقط برای پای است و «آب» همیشه «تر» است، به همان صورت «ماشین تایپ» همیشه و فقط و فقط برای «نوشتن» به کار میرود و «مترو» معمولاً به «ریل شهری زیر زمینی» اطلاق میگردد. من تا حال نشنیده ام، که کسی ماشین تایپ را به مقاصد دیگری هم به کار برده باشد؛ مگر که آن کس، جناب داکتر صاحب پرویز کابلی باشد!!!

جناب داکتر «شعرکش» است و اشعار را بی آب میسازد. «خدا آن ملتی را سروری داد» درست است و نه آن قسمی که شما آورده اید!!! «تو کار زمین را نکو ساختی که در آسمان پنجه انداختی؟» درست است، و نه آن گونه که داکتر صاحب نگاشته است!!! بلی شما هم شعر را از وزنش بدر می آورید و هم قالبش را میشکنید و بلکه میکشید!!!

دو نویسنده نامبرده را به «عناد با زبان فارسی» متهم میسازید. اما قضاوت این قلم در زمینه کاملاً برعکس است!!!! قلم من حکم میکند، که شما خود با این زبان دشمنی میورزید، چون با وجود گویا «دری زبان بودن» خواسته اید بر آن تسلط پیدا کنید. من نوشته های هردو نویسنده مورد انتقاد شما را، خوانده ام؛ هر دوی ایشان بر زبان دری/فارسی حاکمیت کامل و کافی دارند. اگر ایشان با زبان دری/فارسی دشمنی میداشتند، اصلاً در پی آموختنش بر نمی آمدند و مقالات خود را به دری نمی نوشتند. پس ادعای شما کاملاً هوائی و بی اساس است و چنان که در خلال این مقال خواهید دید، این ادعای بی بنیاد شما، باربار رد میگردد!!!

در نوشته شما به اصطلاحات خاص فارسی ایران بر میخوریم، مثلاً مینویسید:

«در گذرگاه قدرت ها لِه شده» یا «دارند نابود میشوند» و یا «در خارجه» (در ممالک خارج)، «چماق»، «حرف زدن» و غیره. در دری افغانستان نه کلمه «لِه» به کار میرود، نه «دارد» میخورد، دارد میرود، دارم مینویسم و امثالش؛ نه «در خارجه و در داخله و نظایرش» نه «چماق»، نه «حرف زدن» و غیره. آقای داکتر شما از دری زیبای افغانستان چه بدی دیده اید، که دنباله رو و مقلد فارسی ایران میشوید؟؟؟ یکبار بروید و از استادان بزرگ فارسی پوهنتونهای ایران بشنوید، که آنان در حق دری افغانستان چه نظری دارند!!! نوشته های استاد خانلری را بخوانید، نظر مرحوم فروزانفر و مرحوم بهار و مرحوم محمود افشار و مرحوم نفیسی و مرحوم مُعیری و دیگر بزرگان ادبیات آن سامان را بخوانید و بعد بدانید، که دری ملک ما، بسیار زیباست و خیلی سره و باوفا به اصل خود!!!

آقای داکتر کابلی!

چرا جناب نوری صاحب را ملامت میسازید و حتی ریشخند میکنید، وقتی میگویند، که مصروف تدوین لغتنامه اصطلاحات فارسی ایران میباشند؟؟؟؟ کجای این کار بد است، که کسی چنین قاموسی را تدوین کند؟؟؟ چرا ازین کار قابل تحسین، نکوهش مینمائید؟؟؟ مگر مرحوم عبدالله افغاننویس کار بدی نموده و فرهنگ «لغات عامیانه فارسی افغانستان» را تدوین کرده بود؟؟؟ نه جناب داکتر؛ مرحوم افغاننویس، کار بس ارزنده ای کرده بود و از همین خاطر کتابش جایزه اول مطبوعاتی همان سال را، بدست آورد و مورد تمجید و تجلیل بزرگانی چون مرحوم استاد بیتاب، مرحوم عبدالهادی داوی، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی و دیگر استادان و فضایی

وقت قرار گرفت، که بر این اثر ناب، تقریظهای بلندبالا نوشتند. مگر آقای آصف فکرت کار بدی کرد، که قاموس اصطلاحات عامیانه هراتی را تألیف نمود؟؟؟ مگر دهها فرهنگ اصطلاحات، که در ایران برای فارسی عامیانه آن سامان نوشته شده - از قبیل فرهنگ اصطلاحات فارسی همدان، فرهنگ اصطلاحات کرمان و غیره - کار خوبی نبوده؟؟؟ دیده میشود، که شما معنای فرهنگ و قاموس و کتاب لغت و لغتنامه را دریافته اید!!!

فرهنگها در هر زبانی، لغات و اصطلاحاتی را تشریح میکنند، که برای عامه گویندگانش، غامض و ناشناس باشند. از قدیم تاکنون، دهها فرهنگ دری/فارسی تدوین گردیده است؛ از فرهنگ اسدی گرفته تا فرهنگ آندراج و جهانگیری و مؤیداللغات و سراج اللغات و بهار عجم و لطائف و کنزاللغات و شرح نصاب و کشف اللغات و چراغ هدایت و منتخب اللغات و رشیدی و بُرهان و غیاث اللغات، که بالاخره در ایران به لغتنامه دهخدا و قاموسهای دیگر، تا به فرهنگهای عمید و مُعین و سُخَن و غیره رسیده. فرهنگنویسی در تمام زبانها، ادامه دارد و باید هم ادامه داشته باشد. در تاجیکستان و افغانستان هم کسانی در صدد تدوین فرهنگهای دری/فارسی بوده اند. من مسکین بیشتر از بیست سال(اکنون سی سال) است، که مصروف جمع آوری اصطلاحات عامیانه کابلی میباشم، که اگر عمر یاری کرد، روزی به شکل یک «فرهنگ بزرگ» تدوین گردیده و به دسترس افغانان عزیز و علاقه مندان زبان دری/فارسی قرار خواهد گرفت. داکتر صاحب؛ شما با کلمات ناهنجاری، که نثار جناب نوری کرده اید، دل نازک من مسکین را نیز شکستاندید، که گویا زحمات چندین ساله ام در جمع آوری این اصطلاحات، در حکم هیچ بوده است!!! نی داکتر محترم، شما نمیدانید، که چه مینویسید. شما اصلاً معنای فرهنگنویسی را نفهمیده اید.

مینویسید :

«شما تفرقه در زبان پارسی - تاجیکی - دری ایجاد نکنید، ساختن لغتنامه پیشکش تان! شما متوجه زبان خود باشید، پارسی از (از نگاه) داشتن لغتنامه یکی از غنی ترین زبانهای جهان است.»

فقط ذکر جمله «شما متوجه زبان خود باشید!!!» کافی ست، تا عمق خصومت و نفرت شما را نسبت به زبان پشتو، دریابیم. این جمله صریحاً نشان میدهد، که تفکر شما و همظران بدکنش شما، از سرچشمه تبعیض زبانی و حتی تحقیر و کم زدن زبان گرامی پشتو، آب میخورد و بلکه سیراب میگردد. چنین اظهارات نشان میدهد، که شما و همفکران شما، تا چه حد خلاف مصالح ملی و برضد قوانین اساسی افغانستان، عمل میکنید. تمام زبانهای رایج در افغانستان، مربوط به تمام ملت ما میباشد و زبانهای دری و پشتو، قانوناً زبانهای رسمی مایند. یعنی دو زبان عمده

ما «دری و پشتو» علاوه از ملی بودن، زبانهای رسمی ما نیز میباشند. بی احترامی به زبانهای ما و بی احترامی به زبانهای رسمی وطن عزیز ما، چیز دیگری نیست، جز بدماشی (بدمعاشی). بلی؛ هر کسی که به ضد منافع عامه و مصالح ملی ما عمل کرده و از قوانین سرپیچی نماید، بدماش است!!!

جناب داکتر! شما در جملات بالا، عین لاطائلات بعض افغانان بیخبر از دنیا را تکرار و نشخوار میکنید. متمایز و مُفترق بودن دری افغانستان و دری ایران و دری تاجیکستان، یک واقعیت مسلم مشهود است. درست است که در هر سه کشور، زبان دری رایج میباشد، اما لهجه ها و باصطلاح نوساخت ایرانی، «گویشها» در هر سه مملکت، فرق میکنند. دری افغانستان و پارسی ایران و فارسی تاجیکستان، هر سه، لهجه های مختلفی از یک زبان میباشند، که به نام دری یا فارسی دری خوانده میشود، که زادگاهش هم مملکت عزیز خود ما و شماست!!!

من بنده اخیراً مضمون مفصل و مبسوطی را زیر عنوان «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری» نوشتم، که آهسته آهسته در جراید مختلف افغانی نشر خواهد گردید. این مضمون همین اکنون در سایت afghan-german-online.de قابل دریافت است. به انترنت تشریف برده و در سایت بالا با یک کلیک، مقاله ام را بکشائید و رفع مشکل نمائید. یقین دارم که اگر این مقاله را با نیت صاف و دل پاک از نظر گذرانده و به غور بخوانید و درست درک کنید، اکثر مشکلات شما و همعنانان شما حل خواهد گردید. آن وقت است، که بر ادعای نادرست خود، خط بطلان خواهید کشید!!!

شما در مقاله چار صفحه ئی خود، چندین بار کلمه «بلازده» را برای وطنتان، به کار برده اید، مثلاً مینویسید:

«کشور بلازده افغانستان» و یا «افغانستان کشور بلازده ...» و غیره. میدانید آقای داکتر، که اصطلاح «بلازده» در ملک ما در معنای دشنام و نفرین، و شبیه «خدازده» استعمال میگردد؟ چنان که گویند: «بلا زده ره (را) گفتم که نرو!!!» و یا گوئیم «بلا بز نیت (بز نیت)»، عیناً به مانند آنکه گویند «باد بخوریت (بخوردت)» (اصطلاح زنان کابلی). اما شما اصطلاح «بلازده» را در معنای «بلاکشیده» و «آفتزده» و «فلاکتزده» و غیره به کار برده اید. در ایران شاید ترکیب «بلازده» در معنای مورد نظر شما استعمال گردد، ولی در وطن عزیز تان افغانستان، چنین استعمال، غلط و قبیح است!!!

داکتر صاحب! اگر به جناب نوری صاحب اجازه بدهید، که لغتنامه «اصطلاحات فارسی ایران» را تدوین نمایند، با مطالعه آن، اکثر مشکلات شما و نظائر شما حل خواهد گردید. چون از نوشته شما پیداست، که جناب شما با اصطلاحات فارسی ایران خوب آشنائید، ولی باریکیها و

ظرافتهای دری وطن خود را درست درک نمیکنید. پس به چنین کتاب لغت، اشدّ ضرورت دارید!!!!!!

متوجه میشوید داکتر ارجمند، که نوشته شما، خود مؤدّی و بیانگر افتراق و تمایز فارسی ایران و دری افغانستان است. پس گفتن حقایق در زمینه، «تفرقه اندازی» بین فارسی ایران و دری ملک ما و دری تاجیکستان نیست. این کار متمایز بودن زبان دری/فارسی را درین سه کشور، نمایان میسازد و عین بیان واقعیت است!!!

از قلمرو زبان المانی سخن زده میگوئید، که زبان المانی در المان و اتریش و سویس، عین زبان است. با وجودی که ظاهراً در المان بسر میبرید - که همجوار اتریش و سویس است - از کیف و کان المانی درین سه کشور، بی خبرید. عین ادعای ناسخته و بی سنجش را آقای محمد قوی کوشان، مدیر هفته نامه "امید"، در مورد زبان انگلیسی نیز، کرده بود. چنان که در مقاله «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری» به تفصیل گفته ام، انگلیسی انگلستان، انگلیسی اتازونی، انگلیسی استرلیا و نیوزیلند، انگلیسی جنوب آسیا و انگلیسی افریقای جنوبی، همه و همه لهجه های مختلف لسان انگلیسی میباشند. یعنی در حالی که همه این ممالک به لسان انگلیسی سخن میگویند، تمام مشخصات زبانشان یکی نیست!!! در مورد زبان المانی هم داستان از همین قرار است. شما که گویا مقیم المان هستید و با زبان المانی هم آشنائی دارید، بروید و سری به سویس و اتریش بزنید، تا به چشم سر دریابید، که درین سه مملکت، علاوه از لغات عام المانی، هرکدام لغات خاص و اصطلاحات خود را هم دارند؛ و گپ هم سر همین لغات خاص و اصطلاحات است، در هر زبانی که باشد.

در جهان دو چیز را نمیتوان یافت، که کاملاً و صد در صد مُساوی باهم باشند، مگر این که در عالم ریاضیات و علوم طبیعی قدم بزنیم و ارقام و اتمها و حُجرات و سلولها و غیره را زیر نظر بگیریم.

اما برویم سراغ نکات دیگر مقاله تان :

نوشته اید: کشور فارس در سال ۱۹۵۷ در زمان رضاشاه نام «ایران» را اختیار کرد.... واقعیت اینست، که رضا شاه پهلوی در سال ۱۹۴۴ در شهر جوهانسبورگ افریقای جنوبی، درگذشت و همدرانجا دفن گشت. بعدها عظام رمیش را به تهران آوردند و در حظیره پهلوی یا آرامگاه پهلوی، در جوار شاه عبد العظیم، به خاک سپردند. یعنی رضا شاه در سال ۱۹۵۷ در زیر زمین گورستان خود، چگر میزد. واقعیت مگر این هم هست، که رضاشاه در سال ۱۹۳۵ نام کشور "فارس" خود را به «ایران» تعویض کرد. شاید گپتان درست باشد، که ملل متحد - مراد شما حتماً «جامعه ملل» است - در زمینه از افغانستان استیجازت کرده باشد. من اما شنیده

ام، که دولت فارس، طی نامه ای رسمی از دولت وقت افغانستان، در زمینه اجازت خواسته بود و دولت افغانستان بعد از آن، این اجازه نامه را صادر کرد، که دانشمندان تراز اول ما - ادباء و مؤرخان بنام همان زمان - بر موضوع صحه گزارده بودند. پس تمام ملامت را و الا و بلا را به گردن «ملا» انداختن، کاری ست دور از انصاف و ظلمی ست آشکارا. میگوئید:

«... ضرب المثل پشتو خوب گویای این مضحکه است: «دودی زما خوری طوطو(تو تو) په سلام خانه کوی». ایشان (آقایان نوری و روستار تره کی) دار و ندار خود را باید مدیون پارسی بدانند. ولی هرچه گوئی بدخواهی این زبان را میکنند. آقای نوری میخواهند لغتنامه زبان دری تألیف کنند....»

این چه جفنگی ست که مینویسید؟؟؟؟ زبان دری مال و میراث حلال همه مردم افغانستان است، همان قسمی که زبانهای پشتو و اوزبکی و ترکمنی و بلوچی و غیره نیز، همه و بدون استثناء مال تمام مردم افغانستان میباشد. چرا تفرقه اندازی میکنید؟؟؟ شما این دو نفر را مخاطب قرار میدهید، اما مقصد اصلیتان «زبان پشتو» ست، که باید مدیون زبان فارسی(دری) باشد. چرا زبانها مدیون یکدیگر باشند؟؟؟ پروسه داد و ستد بین زبانها امری ست کاملاً طبیعی، عیناً به مانند قوانینی که بر طبیعت حکمفرماست!!! مگر ما مدیون طبیعت باشیم، که وزن داریم و این وزن، معلول جاذبه زمین است؟؟؟ مگر ما شکرگزار طبیعت و قوانینش باشیم، که زاده میشویم و میمیریم؟؟؟ مگر ما دست و پای قوانین بیالوژی را ببوسیم، که از نطفه به کودکی و از کودکی به جوانی و از جوانی به پیری میرسیم؟؟؟ و ازین «مگرها» صدها و هزارانش را میتوان قطار کرد. نه خیر آقای داکتر! اگر «زبان پشتو» در مجاورت و همزیستی متمادی با «زبان دری»، لغات دری را جذب کرده و آنها را به کار میبرد، باید این را امری کاملاً طبیعی بشماریم. همین که پشتوزبانان هزاران کلمه دری - و حتی عبارات و جملات مکمل دری - را بدون تعصب در تقریر و تحریر به کار میبرند، باید این امر را بر سعه صدرشان، حمل کنیم و بر نظر غلط و باطل خود، که گویا «پشتونها با زبان دری/فارسی عناد میورزند» تجدید نظر کنیم و چنین یک نظر هوائی و بی بنیاد را، به فراموشی و باد صبا و طاق نسیان بسپاریم!!!!!! میگوئید :

«... ولی هرچه گوئی بدخواهی این زبان را میکنند.»

آقای داکتر پرویز! اگر دفاع از زبان دری افغانستان و تأکید بر حفظ سلامتتش را «بدخواهی زبان فارسی» میدانید، مربوط به دیده کجنگر و کوتاهنظر خود شماست!!!

هرچه هست از قامتِ ناسازِ بی اندام ما ست
ورنه تشریفِ تو بر بالای کس کوتاه نیست

نمیدانم، که شما با کدام جرأت، ضرب المثل «دودی زما خوری، توتو په سلامخانه کوی» را در حقِ انسانها و در حقِ هموطنان خود به کار میبرید؟؟؟ دلم میخواهد، که به خاطر این گفته مؤهّن و دور از کرمات انسانی شما و به نمایندگی از "شما!!!!"، بشرمم، آب شوم، در قعر زمین فرو روم و دیگر کسی خبر و اثری از من نیابد!!!!!!

عجب است، که شما تمام ادعاهای بی مایه و سُست بنیاد خود را، خود ردّ میکنید. از یک طرف میگوئید، که آن دو محترم – گویا به نمایندگی از تمام پشتونان – با زبان فارسی عناد میورزند، و از طرف دیگر به صورت غیرمستقیم و ناخودآگاه اقرار میکنید، که همین پشتونان، هزاران لغت فارسی را از خود کرده، استعمال میکنند. این چه منطق است؟؟؟ ببینید جناب داکتر، که تعصبِ کور و کر و تنفر و تنگنظری، منطقِ آدم را میگذرد و قوهٔ تعقلش را زایل میسازد!!!!!! مینویسید :

« ... از احمد شاه درانی تا ظاهرشاه، کدامین شاه زبان پارسی را بدون شک و شبه (شبهه) زبان خویش نمیدانست؟ کدام قدرت در کشور ایشان را مجبور میساخت، که بزبان فارسی صحبت نمایند؟ اشعار زمان شاه (شاه زمان) و شاه شجاع و علاقهٔ مفرط و تسلط ایشان به (بر) زبان پارسی، قابل کتمان نیست. مگر عبدالرحمن (رحمان) خان متعصب (از شما هم متعصب تر؟؟؟) به کدام زبان تاریخ نوشت؟ نامه های وی به کدام زبان بودند؟ چه مجبوریت داشتند (که) چنین نمایند؟ با دیدی منصفانه و واقع گرایانه و بدون تعصب (عیناً به مانند دیدِ جنابعالی!!!) بروشنی دیده میشود، که زبان پارسی برای ایشان بدیلی نداشت.»

این گفته های گورگونه شما، باز و یکبار دیگر، ادعاهای پیشتر شما را مبنی بر «عنادِ پشتونان با زبانِ دری» قویاً رد میکند. گویا تیری را که به سوی آن دو جناب – و در واقع به سوی همه پشتو زبانان – رها کرده اید، بر گشته به سینهٔ خودِ تان میخورد و قلب و جگر تان را میبرد – عیناً به مانند بومرنگ Boomerang !!! مینویسید که:

« زبان فارسی برای ایشان بدیلی نداشت. »

داکترِ عزیز؛ ازین گفتهٔ تان و این که فرموده اید که «فارسی از (از نگاه) داشتنِ لغتنامه، یکی از غنی ترین زبانهای جهان است» و یا «زبان پارسی با غنای بیکرانِ آن» ؛ بلی ازین جملات شما بویِ شووینزمِ زبانی، به مشام میرسد؛ یعنی گویا بعض زبانها بر زبانهای دگر،

مزیت و برتری دارند!!! اما این نکته، کفرِ مطلقِ زبان‌شناسی شمرده میشود. از نگاهِ دانش و علم زبان‌شناسی، که علمی ست گسترده و جوان، تمام زبانها حیثیتِ مساوی دارند و هیچ زبانی برتر یا حقیرتر از زبان دیگری نیست، چون هر زبان به ذات خود، احتیاجات گویندگان خود را برآورده میسازد. زبان مردم جنگلی آمازون عین حیثیت و ارزشی را برای خودشان دارد، که زبان انگلیسی و فرانسوی و عربی و دری/فارسی، برای گویندگان این زبانها. نویسنده محترم! تمام مشکلات شما و آعوان و انصار تان، از همین دیدِ نادرست و تنگنظری و تعصب و شووینزم شما، نشأت میکند!!!

شما در مقاله تان «افغان بودن» را «قلب هویت» باشندگان افغانستان تلقی میکنید. شما با این ادعاء و با این مقاله خود، خود را واردِ دلِ (گروه) تنگنظران و متعصبانی چون نادیه فضل، سالار عزیز پور، عبدالله رها، نصیر رازی، نعیم کبیر، لطیف پدram، کامجو، لعلزاد و امثالهم ساخته اید. از نظر من، شما عضوی از گروه نامبارک «افغانستانی – پسندان» میباشید؛ آنهایی که از هویتِ افغانی خود انکار کرده و به دامن ترکیبِ مسخره و بی منطق «افغانستانی» چنگ زده اند. من در زمینه غلط بودن و ناروا بودنِ اصطلاح «افغانستانی» هم در مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» گپ زده ام و هم در مقاله اخیر خود «ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری». لطفاً این مقالات را از سایتهای اینترنت بیرون آرید و با دقت مطالعه فرمائید. مگر اطلاقِ کلمه «افغان» بر باشندگان افغانستان، از ایشان سلبِ هویت میکند؟؟ اگر مقصد شما از هویت، همانا هویتِ تنفر و تعصب و ضدیت نسبت به پشتونها و زبان پشتو باشد، با این هویت کاری نداریم. اما اگر هویتِ ملی مردم افغانستان مراد شماست، بگذارید که منطق سالم و قوانین اساسی ما در زمینه گپ بزنند.

قوانین اساسی افغانستان، باشندگان این مرز و بوم را و هر فردِ ملت افغانستان را «افغان» میخوانند و «افغان» میدانند. قوانین اساسی در هر مملکتی مقدس اند و قدسیتِ آنها در بعض کشورها در حدی ست، که حکومتها در هنگام احرازِ پُستِ خود، به آن قسم میخورند، همان قسمی که در ملک ما به قرآن سوگند میخورند.

وقتی قانونهای اساسی ما – که از طریق لویه جرگه ها به تأیید مردم و ملتِ ما رسیده اند – هر فرد افغانستان و هر باشندۀ این وطن و هر فرد ملت ما را «افغان» تعریف میکنند، دیگر هیچ جای گپ زدن باقی نمیماند. نظر به تعریف بالا «افغان» یعنی «باشندۀ افغانستان» و «باشندۀ افغانستان» یعنی «افغان». و به حساب ریاضی:

افغان = باشندۀ افغانستان = فردی از اتباع یا تبعۀ افغانستان

اگر تعصب و تنگنظری و سرتنبگی را از سر بدر کرده و از قوانین اساسی افغانستان – که به حیثِ مادرِ تمام قوانین ما شمرده میشوند – پیروی کنیم، دیگر مشکلی نمی‌ماند. باشندگان افغانستان از خود هویتی دارند، که هویت ملی ایشان است. اگر ما به فردی از ملت ما، «باشنده افغانستان» خطاب کنیم، آیا این کلمه از وی سلبِ هویت میکند؟؟؟ به تحقیق که نمیکند!!! اما نظر به تعریفِ قانونی، «باشنده افغانستان» مُساوی به «افغان» است.

بگذریم ازین که «افغان» یک زمانی اسم خاص و نام یک قوم بوده است. حالا این اسم، خاص و خاصه یک قوم نیست؛ این اسم مربوط به تمام ملت است، مربوط به ملت افغانستان، مربوط به ملت افغان.

نامهای اکثریت مطلق ممالک به حساب یک قوم خاص گذاشته شده است، که غالباً هم در پروسه تاریخی استحکام قدرت، به وجود آمده. من در بخش اول مقاله «افغان، افغانی، افغانستانی» در زمینه بحثی کرده و مثالهای فراوانی داده‌ام. این بحث هنوز ادامه دارد و به زودی بخشهای بعدی آن از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. (بخش سوم که به انتقادات بعضی هموطنان، جواب می‌گوید، همین اکنون در اینترنت قابل دریافت است. این بخش را در اوایل جنوری به جریده امید فرستادم و برای مزید اطمینان آنرا دوباره هم فرستادم، مگر امید از پخشش، ابا ورزید.) یقین دارم که این سلسله مقالات بر زوایای مختلف موضوع روشنائی کافی خواهد انداخت و حتی تنگنظرانِ خیره سر هم در آن جوابهای مقنعه به سوالات خویش خواهند یافت. مگر داکتر صاحب را منتظر آن بخشها نمی‌گذارم و عجلتاً به عرض ایشان میرسانم، که در پهلوی مثالهای بسیار زیادِ ممالک جهان، یک مثال خیلی برجسته از جهان بااصطلاح متمدن را فراموش نمیکنیم.

قاره امریکا به نام یک سیّاح و محققِ فلورانس (Amerigo Vespucci) امریگو وِسپوچی) که در قرن پانزدهم و بعد از کرسٹوف کولمبوس – کاشف این قاره – بدانجا پا نهاده بود، نامگذاری شده است؛ حتی به نام کوچکش. ببینید داکتر صاحب که فردی که نامش بر یک بَرّ اعظم و بر قاره ای گذاشته شده، خود ازین قاره نبوده است!!! امریکای شمالی و وسطی و جنوبی، که مشتمل بر دهها مملکت میباشند و حدوداً یک میلیارد (هزار میلیون) انسان را در خود جا داده اند، همه به نام Amerigo Vespucci یاد می‌گردند؛ به نام همان سیّاح ایتالیائی. امروز هیچ کس از باشندگان این قاره را پیدا کرده نمیتوانیم، که از «هویت امریکائی» خود انکار ورزد و به آن افتخار نکند!!! حتی باشندگان اتازونی و یا اضلاع متحده امریکا – که اکنون جهانبانِ عالم و بادر و کوتوال جهان گشته و مملکت مظلوم ما را نیز در سیطره خود دارد – خود را مشخصاً، بلی خود را مشخصاً American یعنی «امریکائی» میخوانند و با افتخار هم میخوانند!!! مگر

قاره «امریکا» که نام یک ایتالیائی را حمل میکند، از باشندگان این برّ اعظم سلب هویت میکند؟؟؟ یقین دارم که حتی جناب داکتر و همقراغان و همطبقان ایشان نیز، به این سؤال جواب منفی خواهند داد. اگر کلمه «امریکا» از یک ملیارد «امریکائی» سلب هویت نمیکند، هرآینه و به تحقیق که کلمه «افغان» هم، نه تنها هویت باشندگان این آب و خاک را از ایشان نمیگیرد، بلکه به ایشان هویت «مستقل» و منحصر به خود «افغانستان» میدهد. و بگذارید، که اندکی جلیتر و حقانه تر فارمولبندی کنم:

اگر قاره و برّ اعظم امریکا - متشکل از امریکای شمالی و وسطی و جنوبی - با دهها مملکت خرد و کلان و با بیشتر از یک ملیارد باشند - حق دارد که به نام یک نفر بیگانه سوم جایگاه و سیل بین، نامیده شود؛ پس افغانستان عزیز ما به یقین - و بلکه ملیاردها و هزاران ملیون بار به یقین - حق دارد، که به نام یکی از اقوام اصیل و بومی خود - که بیشتر از چهل درصد نفوس و جمعیت ما را تشکیل میدهد - نامیده شود!!!!!!!

ببینید داکتر صاحب؛ اگر از در منطق وارد بحث گردیم، واقعیتها را رد کرده نمیتوانیم. ولی اگر لجاجت و سرتنبگی و خیره سری و تعصب و نفرت و کدورت و خصومت و دشمنی و چی و چی را پیشه کنیم، دیگر از وجود روز و شب و سپید و سیاه و زمین و زمان و دنیا و مافیها و حتی از وجود خود هم، انکار خواهیم ورزید!!!!!!

داکتر کابلی مینویسد:

«حکومت های قبیله ای (قبیله ئی) افغانستان با استفاده از زور، درین جامعه کثیرالاقوام، دیگران را خواستند از هویت شان جدا سازند و یا هویت تحمیلی به ایشان بصورت کاذب القاء کنند. اینها نه تنها از تکامل اجتماعی اقوام ممانعت نمودند....»

مگر هویت امریکائی امریکائیان، که از خارج بر آنها وارد و به گفته شما القاء گردیده است - چنان که داستانش گذشت - مانع تکامل اجتماعی خلفها و ملت های قاره امریکا گردیده است، که «هویت افغانی» مانع تکامل اجتماعی مردم افغانستان گردد؟؟؟؟؟؟

البته ظلم و ستمی که حکومتها بر مردم افغانستان روا داشته اند، هرگز قابل انکار نیست. اینقدر هست، که حکومتات بر تمام اقوام ساکن این مرز و بوم، جفا کرده اند؛ هم بر پشتون هم بر تاجیک هم بر هزاره هم بر اوزبیک و ترکمن و هم بر دیگران، ولو که بعض اقشار مردم، بیشتر از دیگران، مزه استبداد را چشیده اند.

داکتر عزیز گویا از طرف جناب نوری مینویسند:

«...، البته شاید بی دلیل تاختن به سروری جلال و حفیظ الله جنایتکار هم، به نظر ایشان (آقای نوری) مردود است.»

اما چرا داکتر صاحب از باند پلید و اوباش خلق - پرچم، فقط اسدالله سروری و حفیظ الله امین را می‌کوبد؟؟؟ چرا بر ببرک ملعون و نجیب سفاک، رحم می‌کند؟؟؟ این نکته و نکات بسیار دیگر مقاله آقای کابلی، تمایل و وفاداری وی را به جناح پرچم، نشان می‌دهد. بسیار حدس می‌زنم، که کینه پرچمیان نسبت به جناح خلق، به این خاطر نیز بود، که این جناح عمدتاً متشکل از پشتونان بوده است.

آقای کابلی بعد از اینکه غیر مستقیم، تلویحاً و با مدارگیری به مذمت زبان پشتو پرداخته و این بدگویی را تا سرحد تحقیر و توهین و استهزاء پیش می‌برد، می‌خواهد به استمالت «پشتو» پردازد؛ مینویسد:

«پشتوی زیبا بحیث یکی از زبانهای ملی ما با جایگاه مشخص خود و حفظ تاریخ آن و زدودن جعلیات در تاریخ آن، هیچ گاه نباید هتک حرمت شود. آنچنان که دیگر موارث (مواریث) ملی ما مقدس است، زبان پشتو نیز چنان است.»

اما چال حضرت والا نمی‌چسبد و تبرش به درز نمی‌خورد. ایشان حتی ضمن همین جمله استمالت دهنده، که محض از روی مصلحتجویی نوشته شده، «حدّ» زبان پشتو را نشان می‌دهد، برای زبان پشتو «جایگاه مشخص» تعیین می‌کند، تاریخ زبان پشتو را گویا به میل دل خود رقم می‌زنند و گویا می‌خواهد «جعلیات» را از تاریخش بزدايد. در آن صورت و فقط و فقط در آن صورت است، که نباید به زبان پشتو هتک حرمت کند. نتیجه منطقی و بلافصلی که ازین جمله گرفته می‌شود، اینست که اگر شرطهای جنابعالی بر آورده نگردد - و ایشان دقیقاً میدانند، که چنین نخواهد شد - به زبان پشتو باید هتک حرمت صورت بگیرد. گرچه تنها همین جمله آقای کابلی، مواد کافی را برای نوشتن یک مقاله مستقل و مبسوط، به دست می‌دهد، درینجا محض به همین اشارت مختصر بسنده گردید؛ اما

«تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!!!»

محترم مینویسد:

«افغانستان از تمدن دنیا بهره نگرفت و هنوز پابرجا در عقب قافله بشریت قرار دارد و در آتش فقر و مصیبت می‌سوزد و این پدیده را نمیتوان از روی سهل سازی، معلول فعل و انفعالات در خارج مرزها دانست....»

من نمی‌خواهم از بی کفایتی بعض زمامداران وطن چشم‌پوشم، ولی می‌خواهم بگویم، که داکتر صاحب عنصر شرایط ناهنجار و استثنائی را که در طول تمام قرن نزده و اوایل قرن بیست، بر افغانستان طاری بود، نادیده می‌گیرد. نادیده می‌گیرد، که افغانستان درین دوره در بین دو قدرت استعماری اروپا، از شمال و جنوب کوفته می‌شد.

و نادیده میگیرند، که دولت فارس قاجاری، که یکسره در خدمت انگریز و روس و فرانسه قرار داشت، با اطاعت از اوامر بادران اروپائی خود، چه رول مُخَرَّبِی را در سرنوشت ملک و ملت ما بازی کرده است. مگر فارس پناهگاه مخالفان دولتهای افغانستان نبود - همان قسمی که جمهوری اسلامی ایران گلبدين سَلَّخ را سالهای سال چون مهمانی عزیز و بلکه به سانِ مردمکِ چشمِ خود، در شمیران جای داد و آب و دانه فراوان برایش نهاد؟؟؟؟ مگر دولت فاسد قاجاری، مخالفان دولتهای افغانستان را تقویت نمیکرد و به جانِ حکومتِ افغانستان نمیفرستاد....؟؟؟؟ اگر آقای داکتر، شرایط نابسامان و فوق العاده استثنائی را که بر گرده دولتها و ملت افغانستان، سنگینی میکرد، از روی «سهل سازی» نادیده میگیرد، از منتهای سطحی نگری ایشان است. درین مدت دولت استعماری انگلیس، سه بار بر مملکت ما لشکر کشید و مردم ما - به شمول تمام اقوام افغانستان - مجبور بودند، که از آزادی و هستی کشور خود دفاع کنند. مردمی که طی یک و نیم قرن، برای حفظ آزادی و کیان مملکت خود با دشمنان، دست و گریبان بودند، هیچگاه فرصت آن را نیافتند، که به امور داخلی خود برسند، دردهای اجتماعی را دوا کنند و خود را همگام کاروان جهان و جهانیان بسازند.

مینویسید :

«با همچو رندی و شیدای میخواهید مدافعان فرهنگ اصیل و باستانی ما را خاموش بسازید»

شما با این جمله به روی خود سیلی میزنید، چون شما و امثال شما، که فارسی دری یا بهتر بگویم دری افغانستان را - که اصلتش را حتی دشمنان افغانستان انکار کرده نمیتوانند - نادیده گرفته و میخواهند، نحوه و لهجه فارسی ایران را سر شانه هایش سوار کنند. اما وطنخواهان، خواهان حفظ سلامتِ همین فارسی دری موجودِ افغانستان اند و تلاشِ پیهم ایشان، مُمانعت از جُته شدنِ این زبان سُچه و سُتره و نیلوده است. به نظر شما مُدافعان فرهنگ اصیل و باستانی ما، همانا کسانی اند، که در فکرِ توریِد (وارد کردن) اصطلاحاتِ خاصِ فارسی ایران به افغانستان اند. اما اینان - که شما هم در جمع آنانید - جز آله دست همسایه طماع غربی ما، چیز دیگری نیستند. بلی اینانند، که میخواهند کیف و کان فارسی ایران را - با تمام انحرافات و ابتذالاتی که در آن راه یافته است - جانشین دری دستخورده و زیبایِ ما کنند. نمونه بارز این واقعیت، همانا نوشته خود شماست، که آدم از فحواى بعض قسمتهایش، به شک می افتد، که از قلم یک افغان تراویده است و یا از خامه یک ایرانی.

زبان خود وسیله نشو و نُمو، پرورش، ترویج و انتقال فرهنگ است. فرهنگ هر ملتی در زبانش انِدِماج مییابد و گنجینه لغات هر زبانی، نمایندگی از فرهنگِ گویندگانِ آن میکند. شما با ترویج و تبلیغ اصطلاحات و نحوه خاص فارسی ایران، در واقع مُرَوِّج و مُبَلِّغِ فرهنگِ فارس در

افغانستان استید. شما مدافع فرهنگ این ملک نی، بلکه ویرانگر و تعویض کننده فرهنگ این آب و خاک و سرزمین کهن میباشید. شما "یوسفِ مصری" ما را به "زرِ ناسره" ایرانی مبادله میکنید. با این حال، مگر میتوانید قضاوت کنید، که مدافع فرهنگ اصیل و باستانی افغانستان، شما و همقطاران شمايند و يا وطنخواهان؟؟؟؟؟؟

هر قدر در نوشته شما غور میکنم، میبینم که ادعاهایتان به خودتان و همقراغان و همگنان و همگونانتان برمیگردد. شما در واقع یکرنگ "به چالِ خود میخوید"!!!!!!
گرچه بر نکات دیگر مقالهتان نیز میتوان تبصره ها نمود و ادعاهایتان را یکسره ضربِ صفر کرد، اما اِطْنا ب کلام بیشتر ازین، ملال آور میگردد، که بزرگان گفته اند:

دل ز پُرگفتن بمیرد در بدن!!!

یادداشت:

نکات داخل قوسها، که مترتب بر صورت درست و شرح کلمات و یا بیانگر طنز میباشند، همه ازین قلم است.